

آیا فراخوان رفراندوم ترفند جدید بورژوازی نیست؟!
بهرام رحمانی
bamdadpress@telia.com

ایران، آبستن حوادث است، در جث همه مفسران و تحلیلگران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایرانی و غیرایرانی، سازمان‌ها و احزاب موج می‌زند. در چنین وضعیتی طبیعی است که هر طبقه به دنبال اهداف و آرزوها و متحد کردن هم‌طبقه‌ای‌های خود برای دخالت در آینده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران باشد.

در همین راستا اخیراً، 8 نفر از فعالین سیاسی که غیر از یک نفر بقیه از جناح دوم خرداد و دفتر تحکیم وحدت رژیم جمهوری اسلامی هستند، فراخوانی را به عنوان «فراخوان ملی برگزاری رفراندوم» انتشار داده‌اند. از این 8 نفر چهار نفرشان در خارج کشور، یک نفر در زندان و سه نفرشان در داخل ایران به سر می‌برند. بنظر می‌رسد ظاهراً محسن سازگارا در خارج کشور، نقش سخنگویی این 8 نفر و حرکت رفراندوم را ایفا می‌کند. گذشته از این که رفراندوم چه معنی و مفهوم عملی در حاکمیت خونین رژیم جمهوری اسلامی، پیدا می‌کند و سرانجام آن به کجا منجر می‌شود، می‌توان حول آن بحث‌های مختلفی کرد. اما قبل از هر چیز باید به این سؤال مهم جواب داد که رژیم جمهوری اسلامی، به دلیل جنایات بی‌شمارش در 26 سال حاکمیت خونین خود علیه بشریت، مورد نفرت اکثریت جامعه ایران است، از یک سو راه انداختن تبلیغات وسیع پیرامون تغییر قوانین این رژیم از جمله قانون اساسی آن، بدون توجه به ماهیت غیرانسانی کلیت این سیستم خوف، و از سوی دیگر تبلیغات وسیع و خصمانه علیه نیروهای سرنگونی‌طلب و جنبش کارگری کمونیستی، بیانگر این نیست که اهداف طراحان رفراندوم، به تغییرات جزئی در زمینه قوانین این رژیم محدود است. آیا چنین سیاستی در واقع ادامه همان سیاست 8 سال گذشته جناح «دوم خرداد»، از جمله خاتمی رییس جمهوری برای تغییراتی در قانون اساسی نبوده است؟ آیا رژیم جمهوری اسلامی، با یک مانور سیاسی و تغییراتی در قانون اساسی، افکار عمومی که احتمالاً حول این سیاست شکل می‌گیرد سرخورده نمی‌کند؟

در هر صورت روشن است که اکنون بورژوازی ناراضی جناح‌های جمهوری اسلامی و بورژوازی «اپوزیسیون» در خارج کشور، مرزبندی‌های سابق را از طیف توده‌ای - اکثریتی تا سلطنت‌طلبان و جاهدین و جبهه ملی و غیره کنار گذاشته‌اند تا صف واحدی را از تهران تا پاریس، برلین، لندن تا واشنگتن و... به وجود آورند تا هر چه بیشتر از حمایت دولت‌های و محافل بورژوازی بین‌المللی برخوردار گردند. چنین تلاشی سال‌هاست که به عناوین مختلف در جریان بوده است. هدف اصلی از این نوشته این است که سئوالاتی که در بالا مطرح کردیم جواب دهیم و از سرنگونی کلیت رژیم جانی و تروریست جمهوری اسلامی با یک انقلاب اجتماعی به عنوان راه رهایی قطعی جامعه ایران، از این فاجعه‌ای که گرفتار شده است، دفاع نماییم.

طرح «رفراندوم» که سر نخ آن را محسن سازگارا، یکی از عناصر و مهره‌های سابق سپاه پاسداران و اطلاعات جمهوری اسلامی در دست دارد و تعدادی در خارج کشور نیز به عنوان جامعه‌شناس و غیره «گستاخانه» مروج و مبلغ نظریات او شده‌اند؛ انقلاب را خشونت می‌نامند تا از این طریق اهداف بورژوایی خود را بر جامعه غالب کنند، در حالی که اگر رهبری انقلاب آتی ایران، در دست جنبش کارگری کمونیستی باشد، قطعاً نه تنها انقلاب به خشونت و بی‌حقوقی فردی و اجتماعی پایان می‌دهد، بلکه ارج و احترام به موجودیت و سرنوشت انسان را در فراز و راس همه مسایل دیگر خود قرار می‌دهد. پیروزی انقلاب، امر برابری زن و مرد

در همه شئون زندگی خصوصی و اجتماعی، حقوق انسانی کودکان، بازنشستگان، برابری اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی همه شهروندان بدون توجه به جنسیت، ملیت و عقاید آنها، جدایی کامل دین از دولت و آموزش و پرورش و... را متحقق می‌سازد و نهایت امر به ستم ملی و جنسی و استثمار انسان از انسان می‌دهد. بنابراین ادعای همه جریان‌ها و کسانی که مغرضانه انقلاب را مترادف با خشونت معرفی می‌کنند، نفع طبقاتی دارند. اساسا انقلاب بر علیه دیکتاتوری، نابرابری، سرکوب و خشونت و کشتار، فقر و فلاکت و تورم و زور و ستم و استثمار سیستم سرمایه‌داری و دولت حامی آنها به وقوع می‌پیوندد.

دوم خرداد 1376، که جناح موسوم به «دوم خرداد»، ابزارهای حاکمیت از مجلس شورای اسلامی تا ریاست جمهوری را قبضه کرد، رهبران سلطنت-طبان (داریوش همایون و رضا پهلوی) برای «قهرمان» این جناح، یعنی محمد خاتمی، آرزوی موفقیت کردند. طیف توده‌ای اکثریتی و جریان‌ها ناسیونالیست و برخی از جامعه‌شناس‌ها و دکتر و مهندسه‌های راست، که همیشه چشم به دست حاکمیت می‌دوزند و برای رسیدن به پست و مقامی به هر ترفندی متوسل می‌شوند، به سخن‌گویان و مجیزگویان جناح دوم خرداد رژیم تبدیل شدند و به طور مشمئز کننده‌ای به حمایت از این جناح برخاستند. همه این‌ها یک باره فراموش کردند که این جناح نیز مانند جناح رقیب‌اش پاره تن جدایی‌ناپذیر جمهوری اسلامی بوده و در همه جنایات آن سهیم است. انگار جمهوری اسلامی، ده‌ها هزار انسان را اعدام نکرده است و زندان‌هایش پر از زندانیانی نیست که در معرض وحشیانه‌ترین شکنجه‌های روحی و جسمی قرار دارند؛ زندانیان سیاسی در زیر شکنجه جان نمی‌بازند؛ فعالیت احزاب و سازمان‌ها آزاد است؛ هر گونه اعتراض و اعتصاب کارگران، زنان، جوانان و دانش‌جویان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران متزقی و مردم محروم و تحت ستم با خشونت و سرکوب جواب داده نمی‌شود؛ با اتکا به قوانین ارتجاعی اسلامی، دست و پا نمی‌برند و چشم از حدقه در نمی‌آورند؛ سانسور و اختناق وجود ندارد و حق تشکل، اعتصاب و آزادی بیان و قلم وجود دارد؛ میلیون‌ها جوان از فشارهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به دام هیولای اعتیاد و فحشا گرفتار نشده‌اند؛ فقر و فلاکت زندگی را بر اکثریت جامعه ایران تلخ و دشوار نساخته است؛ کودکان برای کمک به خانواده خود، به کارهای سخت و خطرناکی وادار نمی‌گردند؛ حتی انسان‌ها برای سیر کردن شکم خود برای چند صباحی دیگر، ارگان‌های بدنشان را نمی‌فروشند؛ نویسندگان و روزنامه‌نگاران مورد تهدید و ترور قرار نمی‌گیرند و به کانون نویسندگان اجازه داده می‌شود که تجمعات فرهنگی خود را آزادانه برگزار کنند؛ زنان و دختران در کوچه و خیابان مورد و اهانت نیروهای رژیم قرار نمی‌گیرند و...؟! نهایت امر، تمام این‌ها ساخته و پرداخته کمونیست‌ها و نیروهای سرنگونی‌طلب است؟!!

آری، عشق این شخصیت‌ها و جریان‌ها به «دوم خرداد»، به حدی بود که یک‌باره همه این جنایات هولناک کل رژیم جمهوری اسلامی، از جمله جناح دوم خرداد را نادیده گرفتند و سرمست به تفسیرها و تحلیل‌های من-دراوردی روی آوردند. حتی برخی‌هایشان چمدان‌های خود را بستند تا راهی ایران شوند و در رکاب جمهوری اسلامی خدمت کنند. اما غافل از این که جمهوری اسلامی، بسیار زرنک‌تر از این‌هاست و چنین میدانی را تاکنون به آن‌ها نداده است. فقط از وجود این‌ها برای پیشبرد اهداف خود در خارج کشور بهره‌برداری می‌کند. از این هم فراتر رفتند و هم-زبان با عوامل آشکار و نهان جمهوری اسلامی، در نوشته‌ها و گفتگوهای رادیو و تلویزیونی خود نیروهای کمونیست و سرنگونی‌طلب را مورد زشت‌ترین اهانت‌ها و ناسزاها قرار دادند. همه این جریان‌ها و به اصطلاح شخصیت‌هایشان اب در آسیاب جمهوری اسلامی ریختند. عملی که در سال‌های اوایل انقلاب 1357 مرتکب شده بودند، دوباره در این دوره نیز

تکرار کردند. بنابراین طبیعیست که جامعه ما، نسبت به عملکردها و سیاست‌های این جریان‌ها همواره با چشم بدبینی و تردید بنگرند. اکنون نیز با کشف نوش‌داروی رفراوندوم اینترنتی برای تغییر قانون اساسی جمهوری اسلامی و همه‌پرسی در مورد آن، توسط سازگارا و هم‌فکران دوم خرداد، و دفتر تحکیم وحدت، باز همین جریان‌ها و به اصطلاح شخصیت‌های جناح‌های رنگارنگ بورژوازی در خارج کشور را آن‌چنان سرمست و از خود بی‌خود کرده است که با زبانی تلخ‌تر و خصمانه‌تر از گذشته، به جنبش کارگری کمونیستی و نیروهای انقلابی، به دلیل این که به کم‌تر از سرنگونی جمهوری اسلامی رضایت نمی‌دهند، خط و نشان می‌کشند. این طیف برای این که به زعم خود جلو انقلاب را بگیرد حاضر است با جمهوری اسلامی و یا جناحی از آن آشکار و پنهان علیه انقلاب و نیروهای انقلابی به دست اتحاد بزند. اما اگر به علم مبارزه طبقاتی و روند انقلابی نگاه کنیم و تجارب انقلاب‌ها را در نظر بگیریم، به راحتی درمی‌یابیم که امر انقلاب، امر اکثریت جامعه به رهبری طبقه کارگر سوسیالیست است. جامعه شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و تاریخی پیچیده و ویژه‌ای را طی می‌کند تا به مرحله اعتلای انقلابی برسد. قطعا هیچ نیرویی نمی‌تواند جلو انقلاب را بگیرد، اما مسلم است که مبارزه احزاب و سازمان‌های سوسیالیست و کمونیستی که منافی جدا از منافع طبقه کارگر برای خود تصور نمی‌کنند، انقلاب را تسریع می‌کنند و به آن سو و سمت می‌دهند. بنابراین انقلاب، نه با دستور و فرمان کسی و جریانی راه می‌افتد و نه متوقف می‌گردد، بلکه مسیر خود را با همه موانعی که سرمایه‌داران و رژیم حامی‌شان بر سر راه انقلاب به وجود می‌آورند، گاهی کند و گاهی تند برای رسیدن به اهداف نهایی خود جریان می‌یابد..

همگان می‌دانند که جناح «دوم خرداد» رژیم، اکنون شکست خورده است. این جناح، در انتخابات مجلس هفتم شورای اسلامی، شکست فاحشی از جناح رقیب خود خورد و چند ماه دیگر نیز به احتمال قوی خاتمی، جای خود را به یکی دیگر از کاندیدای جناحی که مجلس را تسخیر کرده است، خواهد داد. لابد کارگزاران و تئوریسین‌های آن، همواره به فکر راه و کارهای دیگری برای برون رفت از وضعیتی که دچار شده‌اند، هستند. از این‌رو نباید تعجب کرد که جناح شکست خورده دوم خرداد، یا لاقلم جشی از آن، توسط آقای محسن سازگارا، اعضای دفتر تحکیم وحدت دانشجویی و خانم مهرانگیز کار، طرح رفراوندوم ملی برای تغییر قانون اساسی را علم کنند تا از این طریق نشان دهند که جناح دوم خرداد، یا دست‌کم جشی از آن، هنوز از آب و تاب و جوش و خروش نیافتاده است. بی‌جهت نیست که سازگارا، تاکید می‌کند انجمن‌های دانشجویی امر رفراوندوم را در داخل کشور پیش می‌برند. قطعا منظور آقای سازگارا، آن جشی از دانش‌جویان نیست که در 16 آذر امسال، روز دانش‌جو، شعارهای طبقاتی مانند «نان و آزادی!»، «آزادی زن، آزادی همگان است!»، «جنبش دانش‌جویی از جنبش کارگری جدا نیست!»، «زنده باد آزادی و برابری»، «دخالت نیروهای خارجی محکوم است!» و... سر دادند نیست. این دانش‌جویان پیشگامان و فعالین سوسیالیست در جنبش دانشجویی هستند که نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ایفا می‌کنند. منظور سازگارا، همان دفتر تحکیم وحدت است که شعار رفراوندوم را طرح کردند. دفتر تحکیم وحدت، ارگان دانشجویی جناح دوم خرداد در درون دانشگاه‌ها بود که پس از حمله وحشیانه نیروهای انتظامی در سال 78، به دانشگاه و اعتراضات پنج روزه دانش‌جویان، به حاشیه رانده شد و از آن تاریخ انشعابات زیادی در دفتر تحکیم وحدت رخ داده است و اکنون نیز این ارگان، کم‌ترین اعتبار و جذابیتی در نزد دانش‌جویان ندارد. در خارج کشور نیز جناح‌هایی از بورژوازی مشغول بازی «جمهوری‌خواهی» که کنفرانس‌های سراسری خود را نیز در برلین و پاریس برگزار کردند

که با طرح رفراندوم، تحت تاثیر آن قرار گرفتند. بنابراین بحث «رفراندوم» در بده و بستان‌های پشت پرده سیاست جناح‌های بورژوازی از درون جمهوری اسلامی تا سلطنت‌طلبان و محافل بین‌المللی به صحنه سیاسی جامعه ایران، به ویژه خارج کشور پرتاب شده است. اکنون یک دعوی رفراندوم‌چی‌ها، بر سر این است که کدام یک زودتر طرح رفراندوم را مطرح کرده‌اند تا از این طریق امتیازی برای خود کسب کند. احتمالاً این امتیاز به رضا پهلوی تعلق می‌گیرد که در این سال‌ها امکاناتی که «سازمان سیا»، به ویژه امکانات تبلیغی در اختیارش گذاشته، از یک سو مبلغ رفراندوم باشد و از سوی دیگر مبلغ حمله نظامی آمریکا مانند افغانستان و عراق به ایران شود.

البته یکی از 8 نفر امضا کننده طرح فراخوان رفراندوم، آقای ناصر زرافشان است که به خاطر وکالت نویسندگان جان‌باخته زنده یاد مختاری و پوینده که توسط سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی، یعنی همکاران قدیمی سازگارا ترور شدند را با شهادت پذیرفت و سپس رژیم جمهوری اسلامی، او را به زندان انداخت، نیروهای چپ به دفاع از او برخاستند، در حالی که راست، از جمله طیف سلطنت‌طلب کوچک‌ترین اقدامی برای آزادی او نکردند. البته زرافشان، در زندان است و باید موقعیت خطیر او را در نظر گرفت. به قول هادی خرسندی، آقای زرافشان کوتاه بیا، خبرها دیر به زندان می‌رسد!

محسن سازگارا کیست: سازگارا، قبل از انقلاب 57، عضو انجمن

اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا بود. هنگامی که خمینی از عراق به پاریس رفت، سازگارا، به پاریس احضار شد و در طول مدتی که خمینی، در نوفل‌لوشائو اقامت داشت، یکی از مترجم‌های او بود. وی پس از بازگشت به ایران، به عضویت اولین شورای فرماندهی سپاه پاسداران و یکی از بنیان‌گذاران این ارگان مخوف و تدوین کننده اساسنامه اول آن درآمد. سازگارا، سپس مدیریت رادیو و تلویزیون، و معاونت سیاسی-اجتماعی نخست وزیر رجایی، باهنر و مهدوی کنی را به عهده داشت. او همچنین، در هیات مدیره برخی از کمیته‌های بزرگ کشور، مانند ایران خودرو، تراکتورسازی و داده پردازی بود...

طنز تاریخ این است که یک عنصر شناخته شده جمهوری اسلامی، با سوابقی که در سپاه پاسداران و دیگر ارگان‌های سرکوب جمهوری اسلامی داشته و به احتمال قوی در جامعه آزاد فردای ایران، هزاران شاکی خصوصی خواهد داشت، به راحتی می‌تواند صحنه گردان اپوزیسیون بورژوازی به ویژه در خارج کشور گردد. شاید کسانی خواهند گفت که او عوض شده و اکنون منتقد جمهوری اسلامی است، حال اگر این مسئله را فرض هم حساب کنیم، باز هم نباید به عناصری مانند سازگارا اعتماد کرد. مهم‌تر از همه، هنوز کسی از سازگارا، یک جمله انتقاد به گذشته خود و نقشی که در ارگان‌های پلیسی جمهوری اسلامی، از جمله سپاه پاسداران داشته، ندیده و نشنیده است. این وضعیت، قبل از هر مسئله‌ای ورشکستگی بورژوازی به اصطلاح «اپوزیسیون» در خارج کشور را به نمایش می‌گذارد.

بدین سان بحث رفراندوم، دشمنان سرسخت دیروزی را امروز در کنار هم قرار داده است. آنچه که در همه جناح‌هایی که طرح رفراندوم را امضاء کرده‌اند مشترک است، خصومت و دشمنی‌شان با جنبش کارگری کمونیستی و انقلاب است. البته کسانی نیز هستند که خود را لاقط بسته به مکان و زمان و موقعیت «چپ» معرفی می‌کنند، اما در هر لیستی امضای خود را می‌گذارند. شایان ذکر است که طراحان رفراندوم اسامی افرادی را بدون اجازه آن‌ها در لیست اینترنتی خود قرار داده بودند که پس از اعتراض آن‌ها حذف گردید؛ چنین اعمالی نشان‌دهنده این است که می‌توان لیست افراد زیادی را از ایران، در لیست قرار داد، بدون این که

آن‌ها خبر داشته باشد. از جمله رژیم جمهوری اسلامی و عوامل آن در جعل-سازی آراء تجربه و مهارت زیادی دارند.

محسن سازگارا، در مطلبی تحت عنوان «سیزده جواب به سیزده سؤال» که در تاریخ 16 دی ماه 1383 - 5 ژانویه 2005، در سایت اکثریتی‌ها به نام «اخبار روز» درج شده است، خودش سؤال‌کننده و جواب‌دهنده است، از جمله در یکی از سئوالات و جواب خود درباره انقلاب چنین می‌نویسد: «سؤال چهارم - یک گروه مارکسیستی مطرح کرده است که تنها راه رهایی تشکیل شوراهای کارگری و انقلاب خلق‌ها است. آیا رفراوندوم انقلاب خلق‌ها را به تاخیر نمی‌اندازد؟ جواب - اگر کسی در آستانه سال 2005 میلادی، در عصر جهانی شدن، پس از فروپاشی اردوی کمونیسم و به خصوص پس از عبور ملت ایران از گفتمان انقلابی و ورودش به دوره گفتمانی لیبرالیستی و دموکراتیک هنوز در صدد برپایی یک انقلاب کمونیستی است، قاعدتا هیچ حرف و سخنی با او نیست. ضمن آن که مطمئنا چنین انقلابی نمی‌تواند و نباید با راهکارهای دموکراتیکی مثل رفراوندوم موافق باشند.»

احتمالا اشاره سازگارا، به یک «گروه مارکسیستی» به حزب کمونیست ایران است که من هم یکی از اعضای آن هستم. حزب کمونیست ایران، در نشریه جهان امروز و سایت‌های اینترنتی و رادیوهای خود، همواره بر اشکال سازمان‌یابی ضد سرمایه‌داری کارگران از جمله شوراهای کارگری تاکید می‌کند و با مقالات مداوم تحریک لیبرالیستی و جهای شدن سرمایه، از جمله طرح رفراوندوم را مورد نقد قرار داده و راه رهایی جامعه ایران از نکبت جمهوری اسلامی و همه ستم‌های سیستم سرمایه‌داری را در گرو تحقق انقلاب اجتماعی کارگری کمونیستی می‌داند. همچنین کومه‌له- سازمان کردستان حزب کمونیست ایران، که در این 26 سال حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، در مقابل هجوم‌های وحشیانه آن ایستادگی کرده و با مبارزه پرتلاش و صادقانه کارگری کمونیستی به یک سازمان محبوب نه تنها در میان مردم انقلابی کردستان، بلکه در ایران و منطقه نیز تبدیل شده است. سازگارا و دیگر هم‌فکرانش مانند جلایی‌پورها و حجاریان‌ها، که در سال‌های اوایل انقلاب مشغول سازمان‌دهی سپاه پاسداران و تدوین اساسنامه و اهداف غیرانسانی این سازمان پلیسی و تروریستی بودند؛ به دنبال فتوای خمینی، کلیه دم و دستگاه جمهوری اسلامی، به ویژه نیروهای سرکوب‌باش برای کشتار مردم انقلابی کردستان، به کردستان سرازیر شدند، با جسارت و مقاومت دلیرانه و قهرمانانه مردم انقلابی کردستان، به ویژه نیروهای پیشمرگ کومه‌له و نمایندگان آن مانند صدیق کمانگر آشنایی زیادی دارند. صدیق کمانگر، به دست عوامل جمهوری اسلامی ترور شد و جان باخت. این سازمان کمونیستی، با پایگاه وسیع اجتماعی‌اش، با نیروهای مسلح‌اش، به دلیلی این که هم-چنان در منطقه حضور سیاسی و اجتماعی دخالتگری فعالی دارد، تاکنون اجازه نداده است جمهوری اسلامی، جای پایی در نزد مردم کردستان پیدا کند. حضور جمهوری اسلامی در کردستان، حضور میلیتاریستی است. البته آقای سازگارا، بنا به مقام و موقعیتی که در رژیم جمهوری اسلامی داشت، بهتر به موقعیت مردم انقلابی کردستان و نقش کومه‌له کمونیست در آن آشنایی بیشتری دارد. از این‌رو همین‌قدر توضیح برای ایشان کافی است که کمی به خودش بیاید و با عینک واقع‌بینانه به تحولات جامعه ایران و نقش جنبش کارگری کمونیستی در این کشور بنگرد. البته شایان ذکر است که چنین عینکی به چشم بورژواها و طرفداران استثمار انسان توسط انسان و نئولیبرالیسم اقتصادی و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نمی‌خورد.

جالب است، یکی از بنیان‌گذاران سپاه پاسداران، که از آغاز تاکنون کار این سپاه، سرکوب و کشتار انقلابیون چپ و کمونیست و آزادی‌خواه،

آموزش جوخه‌های ترور و اعزام آن‌ها برای ترور مخالفین رژیم در خارج کشور، سرکوب حرکات و اعتراضات کارگری و توده‌ای، تیغ‌کش و اسیدپاش‌های حرفه‌ای به روی زنان، زندان و شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی، حمله به دانشگاه‌ها و کشتار دانش‌جویان در انقلاب فرهنگی، کشتار مردم کردستان، ترکمن صحرا، خوزستان و...، به ویژه در سال‌های اوایل انقلاب و دیگر مسئولیت‌های نهان و آشکاری که در جمهوری اسلامی داشت، اکنون گستاخانه به کسانی که از کشتارهای نیروهای سرکوبگر جان سالم بدر برده‌اند و اجباراً در داخل کشور به مبارزه زیرزمینی روی آورده‌اند و در خارج کشور نیز به طور علنی برای سرنگونی این رژیم جانی و تروریست بی‌وقفه مبارزه می‌کنند، بی‌شرمانه درس دمکراسی می‌دهد و انقلاب اجتماعی کارگری کمونیستی را با فروپاشی شوروی که غیر از اسم حزب حاکم، کم‌ترین شباهتی به جامعه کمونیستی که مارکس و انگلس، این بنیان‌گذاران علم رهایی بشر تصویر کرده‌اند نداشت، انقلاب را تمام شده می‌داند. در حالی که انقلاب نه با دستور کسی راه می‌افتد و نه کسی می‌تواند مانع حرکت آن بشود. انقلاب، یک امر اجتماعی برای پایان دادن به خشونت و جنایت و رهایی از ظلم و ستم و استثمار سیستم سرمایه‌داری به رهبری طبقه کارگر است. از سوی دیگر چطور می‌توان در سال 2005، مانند سازگارا، افکار ارتجاعی مذهبی داشت و چشم به دست هارترین و وحشی‌ترین رژیم جهان دوخت و رفراندوم را از آن گدایی کرد. رفراندوم اگر در جوامع متمدن معنی و مفهوم اجتماعی برای تغییر و تحولات دارد، در جمهوری اسلامی بی‌معنی و خاک پاشیدن به چشم مردم معترض و مخالف این رژیم است.

سازگارا، می‌نویسد: «اگر کسی در آستانه سال 2005 میلادی، در عصر جهانی شدن، پس از فروپاشی اردوی کمونیسم و به خصوص پس از عبور ملت ایران از گفتمان انقلابی و ورودش به دوره گفتمانی لیبرالیستی و دموکراتیک هنوز در صدد برپایی یک انقلاب کمونیستی است، قاعدتاً هیچ حرف و سخنی با او نیست...» حرفی که سازگارا می‌زند، تکرار تبلیغات هیستریک ضدکمونیستی و دفاع از جهانی شدن سرمایه است که به بی‌حقوقی و فقر و فلاکت میلیاردها انسان در جان منجر شده است. سازگارا، آشکارا بر کمونیست‌کشی و ممنوع کردن فعالیت سازمان‌ها و احزاب کارگری کمونیستی توسط جمهوری اسلامی در 26 سال گذشته، صحنه می‌گذارد و افکار ارتجاعی اسلامی و بورژوازی ضدکمونیستی و ضدآزادی خود را هر چه بیشتر به نمایش می‌گذارد.

لازم به تاکید است که برنامه حداقل کمونیست‌ها، از اهداف نهایی و عالی‌گرایش لیبرال‌ها، بسیار دمکراتیک‌تر و انسانی‌تر و والاتر است. کمونیست‌ها، نه تنها برای بهبود زیست و زندگی جامعه به طور روزانه مبارزه می‌کنند، بلکه مصرانه برای زندگی بهتر، لغو ستم ملی، جنسی، مزدی و بهره‌کشی انسان از انسان می‌کوشند.

یک نکته دیگر درباره شوراهای کارگری است که سازگارا درباره آن اظهارنظر کرده‌اند. سال‌های اول انقلاب، شوراهای کارگری با هر کمبود و اشکالی در شهرهای ایران به وجود آمدند. سپاه پاسداران با سازمان‌دهی سازگاراها، جاریان‌ها و دیگر «سرداران»، به زور سرنیزه منحل شدند؛ فعالین آن را دستگیر و زندانی نمودند و تعداد بی‌شماری را نیز به جوخه‌های اعدام سپردند و خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار را به عنوان بازوی پلیسی رژیم در جنبش کارگری به وجود آوردند. لابد آقای سازگارا، تجارب بسیار «گران بهایی؟!» از اغلال و سرکوب و دستگیری و بازجویی و شکنجه و اعدام و پاک‌سازی فعالین جنبش کارگری کمونیستی دارد! شکی نیست که روزی پرونده ایشان و همه همکارانشان در سپاه پاسداران، مانند پرونده ساواکی‌ها باز خواهد شد و در معرض قضاوت عموم جامعه ایران و جهان قرار خواهد گرفت. بنابراین نباید انتظاری از سازگارا و دیگر هم‌فکران قدیم و

جدیدشان داشت که با جنبش کارگری کمونیستی و انقلاب اجتماعی دشمنی و خصومت نورزند. همچنین تعجبی نیست که سازگارا و همفکرانش با هر اختلاف و انتقاد و رقابتی با جمهوری اسلامی و طیف سلطنت‌طلبان حاضر به «گفتمان» و «دوستی» هستند، اما با زبان بسیار زحمت و خشنی بر علیه جنبش کارگری کمونیستی سخن می‌رانند. آشکارا و همه کسانی که پرچم فراندوم را بلند کرده‌اند، ترجیح می‌دهند جمهوری اسلامی، پس از 26 سال وحشی‌گری و کشتار هم‌چنان سر پا باشد، اما این رژیم، با یک انقلاب اجتماعی کارگری کمونیستی سرنگون نشود. زیرا انقلاب منافع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی غیرانسانی بورژوازی را در شکل و شمایلی به خطر می‌اندازد؛ بهمین دلیل طیف‌های مختلف بورژوایی با تحلیل‌گران و شخصیت‌هایشان، علی‌رغم اختلافات و تفاوت‌ها و رقابتی که با هم دارند، امروز زیر چتر ماجرای مبهم فراندوم، با همدیگر وارد بده و بستان شده‌اند تا از یک‌سو مانع سرنگونی جمهوری اسلامی شوند و از سوی دیگر با تغییرات مورد نظرشان از بالا بتوانند سهمی از حاکمیت بگیرند. در چنین روندی ما کارگران و کمونیست‌ها و مردم محروم و تحت ستم، نباید کوچک‌ترین توهمی به نشستن این گرایش‌ها بر سر سفره خونین و چرکین جمهوری اسلامی داشته باشیم.

بنظرم، حرکت اخیر بر سر فراندوم، نه تنها قر نیست لطمه‌ای به جنبش کارگری کمونیستی و سرنگونی‌طلب بزند، بلکه جریان‌ات و چهره‌های اپورتونیست دیروزی و دوستان دروغین جنبش عمومی «چپ» که توازن قوا به هر طرف بچربد، کله‌شان به آن طرف خم می‌شود. بنابراین هر چه صف-بندی‌ها سیاسی و طبقاتی شفاف‌تر شود، به همان نسبت نیز جنبش کارگری کمونیستی و آزادی‌خواهی مسیر خود را سالم‌تر و جدی‌تر طی می‌کند.

طرح فراندوم، در حقیقت ائتلاف جناح‌هایی از رژیم جمهوری اسلامی، سلطنت‌طلبان، جمهوری‌خواهان، جمهوری‌خواهان لائیک، منشور 81، که به اصطلاح ائتلاف گرایش‌ها بورژوازی از مذهبی تا ملی است و در این میان کسانی نیز هستند که در گذشته راه را عوضی رفته و در چهارچوب عمومی چپ قرار گرفته بودند، امروز دیگر رودرواسی و تعارف و جست‌و-خیز در پشت پرده سیاست را کنار گذاشته‌اند و در ائتلاف با سازگاراها، باقرزاده‌ها، رضا پهلوی‌ها و فرخ نگهدارها قرار گرفته‌اند. یا به قول سازگارا، «اتحادی شکل گرفته است که اسباب تعجب محافل بین‌المللی نیز شده است. ایرانیان نشان داده‌اند که قادرند حتی اختلافات بزرگی مثل سلطنت و جمهوریت را نیز در این مرحله کنار بگذارند و بر سر یک هدف روشن و مشخص مثل فراندوم با یکدیگر اتحاد نمایند...» این شعار همه با هم را سازگاراها در سال 1357، هنگامی که در پاریس در خدمت «امام خمینی» بودند نیز می‌دانند و می‌گفتند ایرانیان همه اختلافات سیاسی خود را کنار بگذارند و برای رفتن سلطنت با هم متحد شوند. اما به محض این که پای خمینی و سازگاراها به تهران رسید، بلافاصله به فکر تاسیس سپاه پاسداران و قلع و قمع کردن جنبش کارگری کمونیستی و نیروهای انقلابی و هر کسی که با جمهوری اسلامی، به مخالفت برخاست را آغاز کردند. بنابراین بحث اساسا بر سر منافع طبقاتی است و کسی که خود را چپ می‌داند اما حضور خود در طرح فراندوم را توجیه می‌کند قبل از هر کس کلاه گشاد سیاسی و اپورتونیستی سر خودش می‌گذارد. تحلیل‌گران سطحی و راست مطرح می‌کنند، از چپ تا راست طرح فراندوم را امضاء خواهند کرد. معلوم نیست چنین برآورد به غایت نادرست و غیرعلمی از کجا آورده‌اند. زیرا هیچ انسان آگاه، آزادی‌خواه و چپ و سوسیالیست، که در هر شرایطی منافع کارگران و مردم محروم و آزادی‌خواه را در نظر می‌گیرد و برای برچیدن بساط کلیت جمهوری اسلامی مبارزه می‌کند، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد امضای خود را در کنار امضای کسانی چون سازگارا، رضا پهلوی، داریوش همایون، فرخ نگهدار، باقرزاده و... قرار دهد.

از بحث سازگارا پیداست که سازگارا و همفکرانش از قبل با محافل بین-المللی به توافق رسیده‌اند و قرار است، سازمان ملل و محافل بزرگ بین‌المللی، هواپیمای اختصاصی برای سفر تاریخی آن‌ها به تهران را برای آن‌ها تدارک ببینند. در تهران نیز مردم با سلام و صلوات به استقبالشان بشتابند و آن‌ها را تا کاخ‌ها و وزارتخانه‌ها و مراکز نظامی و غیره بدرقه خواهند کرد. اگر کسی در این میان ناآشنا باشد، جای نگران نیست، زیرا سازگارا، با تجارب فراوانی که در اقامت خمینی در پاریس و معاملات او و نمایندگانش با محافل بین‌المللی و سفر تاریخی او به تهران را دارد، به علاوه مهم‌تر از همه در تاسیس و سازمان‌دهی ارگان‌های پلیسی و سرکوب بی‌رحمانه مخالفین نیز خبره است، همفکران بی‌تجربه خود را آموزش دهد.

پس حرکتی که امثال سازگاراها با آن کارنامه سیاهشان تئوریزه‌کننده آن هستند، صف شناخته شده‌ای از بورژوازی داخل و خارج که تحت عنوان جمع‌آوری امضاء برای رفراندوم اینترنیتی راه افتاده است، در هفت هشت ساله گذشته درباره «دوم خرداد» نیز چنین کارناوالی را راه انداخته بودند. اگر در روزهای اولیه فراخوان رفراندوم، شور و شوقی را در این طیف برانگیخت، طولی نکشید که فروکش کرد. ماجرای رفراندوم نیز مانند اجرای «هخا»، با یک مانور سیاسی جمهوری اسلامی، اپوزیسیون بورژوایی را کله پا خواهد کرد و نفع‌اش را خواهد برد. علاوه بر این طرح «رفراندوم»، که به نوعی «آشتی ملی» را تداعی می‌کند و یا سازمان‌دهی «کنگره ملی ایران» به رهبری مأموران پنتاگون و غیره ادامه خواهد یافت، می‌تواند در خدمت طرح‌های آمریکا برای خاورمیانه بزرگ نیز قرار گیرد. اما فاکتور مهم این است که تحولات داخل جامعه ایران، به ویژه مبارزه جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های توده‌ای اجرای طرح‌های جناح‌های بورژوازی را یکی پس از دیگری نقش برآب می‌سازد.

سال‌هاست که اکثریت مردم ایران، از هر فرصتی برای رهایی از جهنم جمهوری اسلامی، تلاش و مبارزه می‌کنند و نارضایتی خود را نشان می‌دهند. همه می‌دانند که جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش جوانان و دانش‌جویان و مردم محروم و تحت ستم در سال‌های اخیر تا حدودی گسترده‌تر، عمیق‌تر و آگاه‌تر شده است. این جنبش‌ها با دخالت آمریکا در ایران، مانند افغانستان و عراق مخالفند. مردم ایران، در همسایگی خود عملاً می‌بینند که نیروهای آمریکایی و متحدانش چه بلای خانمان‌سوزی بر سر مردم این کشورها آورده‌اند. از سوی دیگر این جنبش‌ها به تجربه به این واقعیت عینی رسیده‌اند که رژیم‌های دیکتاتوری جمهوری اسلامی، با رفراندوم، تغییر قانون اساسی و بازی انتخابات از حاکمیت کنار نمی‌رود، بلکه این رژیم با به شکست کشاندن خونین انقلاب 1357، به حاکمیت رسیده است و برای حفظ آن نیز به هر جنایتی متوسل می‌شود. از سوی دیگر هر تغییر و تحولی از بالا و توسط جناح‌های بورژوازی در حاکمیت صورت بگیرد، نهایت امر سیه روزی طبقه کارگر و مردم محروم و ستم‌دیده را به دنبال خواهد داشت. بنابراین طبیعی است که طبقه کارگر و همه نیروهای کمونیست و آزادی‌خواه، بر چیدن بساط چنین رژیم‌هایی با یک انقلاب عظیم و قدرتمند طبقاتی، علمی و امکان‌پذیر را به نفع کل جامعه می‌دانند.

در چنین شرایطی نباید کوچک‌ترین تردیدی نسبت به طرح‌های بورژوازی از جمله رفراندوم و غیره داشت و وارد میدان بازی‌های رنگارنگ بورژوازی شد. طبقه کارگر و مردم ستم‌دیده، باید قبل از هر چیز به فکر سازمان‌دهی خود به عنوان یک طبقه و سراسری کردن مبارزات موجود، تدوین شعارها و سیاست‌های دوره‌ای و درازمدت ضد سرمایه‌داری خود باشند. نه طیف‌های رنگارنگ جمهوری‌خواهان، طرح رفراندوم، سلطنت-طلبان، و نه چشم به راه حمله آمریکا و غیره بودن، نه تنها به فکر

زیست و زندگی بهتر برای اکثریت مردم ایران، به ویژه کارگران و زنان نیستند، بلکه حتی اینها از آوردن نام کارگر و اعتراض و اعتصاب این طبقه در نوشته‌ها و گفتارهایشان نیز ترس و وحشت دارند. بنابراین ما فعالین و احزاب و سازمان‌های جنبش کارگری کمونیستی، باید از یک سو از هر کانال ممکن ترفندهای بورژوازی داخل و خارج را نقد و افشا کنیم و نگذاریم خاک در چشم توده‌ها بپاشند و از سوی دیگر، اهداف و سیاست‌های اثباتی طبقاتی و سوسیالیستی خودمان را ترویج و تبلیغ و پراتیک نماییم.

ما کارگران، با احزاب و سازمان‌های کمونیستی‌مان، تشکلهای زنان و جوانان و دانشجویی‌مان، با کارگران فرهنگی‌مان که برای ساختن دنیایی نوین بی‌وقفه و هدفمند مبارزه و تلاش می‌کنیم؛ دنیایی که در آن به هیچ وجه زندان و زندانی سیاسی وجود نداشته باشد؛ به طور کلی شکنجه و اعدام لغو گردد؛ به معنای واقعی زن و مرد در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برابر باشند؛ هیچ ملتی بر ملت دیگر برتر نباشد و ستم ملی از بین برود؛ کودکان در رفاه و شادی زندگی کنند؛ بازنشستگان در هر شرایطی مورد احترام جامعه باشند. سرانجام کار مزدی و مالکیت خصوصی لغو شود و همه انسان‌ها از آخرین دستاوردهای بشری برابر و یکسان برخوردار باشند. باید برای به وجود آوردن تشکلهای ضد سرمایه‌داری از جمله برپایی شورای کارگری و محلات تعجیل کنیم. تنها از طریق تشکیلات و همبستگی طبقاتی و مبارزه پیگیر و هدفمند می‌توانیم مطالبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را بر بورژوازی و رژیم حامی سرمایه، تحمیل نماییم و توازن قوا را به نفع جنبش کارگری کمونیستی تغییر دهیم تا زمینه را برای دست‌زدن به تحولات سرنوشت‌ساز تاریخی مساعد سازیم.

ما، تنها با انقلاب می‌توانیم به بی‌حقوقی، وحشی‌گری، سرکوب، خشونت و کشتار رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی و حامیان آن برای همیشه خاتمه دهیم. پس اگر هرگونه حرکت سیاسی و اجتماعی ما، در جهت تقویت زمینه‌های انقلاب اجتماعی نباشد، باز هم هر تغییر سیاسی در حاکمیت، همانند انقلاب 57، به ضرر اکثریت جامعه تمام خواهد شد.

اکنون پس از گذشت فراندوم، زنگ خطر شکست آن، برای گردانندگانش به صدا درآمده است. در فاصله چند هفته گذشته، مطالب و سخنرانی‌های تفسیری و تحلیلی گوناگونی درباره فراندوم انتشار یافته، به گونه‌ای که این مطالب گردانندگان اصلی آن را در مقابل سئوالات بی‌شماری قرار داد. سئوالاتی که آن‌ها از جواب‌گویی به آن‌ها یا ناتوان بودند و یا در حیطه ماموریت و مسئولیتشان نبود. مثلاً در نزد اکثریت جامعه ایران، موجودیت کل رژیم جمهوری اسلامی، عمیقاً زیر سؤال رفته است، حالا در چنین موقعیتی عده‌ای برآنند که بدون توجه به این تحول سیاسی و اجتماعی عظیم، بحث پیش پا افتاده فراندوم درباره قانون اساسی جمهوری اسلامی را پیش می‌کشند، بدون این که کاری به کلیت این سیستم داشته باشند. در حالی که اکثریت جامعه ایران، خواهان برکناری این رژیم ضدانسان است. این اکثریت یعنی کارگران، معلمان، پرستاران، زنان، جوانان و دانشجویان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران آزادی‌خواه و مردم محروم و تحت ستم در مقاطع مختلف چه با اعتصابات و اعتراضات توده‌ای و چه در انتخابات شوراهای اسلامی شهر و روستا، دور دوم ریاست جمهوری خاتمی و چه در انتخابات بی‌رونق مجلس هفتم، «نه» بزرگی به جمهوری اسلامی گفته‌اند. اکنون نیز همه سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و کارشناسان و تئوریسین‌هایش به دنبال این هستند که چگونه مردم را به پای صندوق‌های رای انتخابات ریاست جمهوری بکشانند. البته برای رژیم‌های دیکتاتوری، شرکت توده‌ها و یا عدم شرکت آن‌ها در مضحکه انتخابات چندان فرقی نمی‌کند. حال در چنین

شرایطی، آیا به میان کشیدن رفراندوم، به نفع رژیم جمهوری اسلامی
تمام نمی‌شود؟!
15 ژانویه 2005